

... و اما پاسخ ما

مقدمه اول:

ناقد محترم به مقدمه مقاله «جایگاه زن در قوانین کیفری ایران» توجه نکرده و تذکرات نویسنده را از نظر دور کرده است. چون از پیش، چنین واکنشی از سوی افکار تربیت شده به این شیوه انتظار می‌رفت، در آنجا صریحاً قید شده بود که منظور از قانونگذار، شارع نیست. مع الوصف مورد تغافل ایشان قرار گرفته است. در رژیم سابق قانون مدنی ایران از فقه امامیه و برمبنای آرای مشهور فقیهان توسط عده‌ای کارشناس حقوقی و دینی تدوین شده و هیچ موردی از موارد قانون مدنی خلاف دستورات اسلامی (شیعی) نبوده است. این سخن ناقد از سرکم اطلاعی ایشان از حقوق ایران است.

پس از انقلاب در قانون مدنی تجدید نظر کامل نشده بلکه چهار مورد اصلاح، سه یا چهار مورد الحاق و توضیح به صورت ماده واحده، یک مورد اظهار نظر شورای نگهبان در روزنامه رسمی درج شده است که در پاره‌ای از موارد قانونگذار به قانون سابق عدول کرده و اصلاحیه سال ۶۱ را ملغی نموده است. همچنین در حقوق ایران، «قانون مدنی حقوق خانواده» وجود ندارد.

مقدمه دوم:

ناقد محترم نوشته است: «ادله اربعه مشتق از وحی الهی و عصمت معصومین است و فروع دین که شامل احکام و فروع اسلامی است تقلیدی و تعبدی محض می‌باشد». سپس در تعریف ادله اربعه نوشته‌اند: «شامل کتاب (قرآن)، سنت (احادیث و روایات رسیده و تقریر معصومین) ع، اجماع فقها و عقل است (البته عقل فقها و نه عوام)». جای تعجب است یک نفر که ظاهراً تحصیل کرده حوزه است این همه از اصول الفقه و حدیث شناسی بی‌خبر باشد و این همه برخورد مطمئن، که فتوایی دقیقاً خلاف مشهور صادر کنند. تعریف درست ادله اربعه چنین است: کتاب، سنت (قول و فعل و تقریر معصوم) ع، اجماع و عقل؛ که اجماع و عقل دلیل مستقلی در عرض دو دلیل اول نیست بلکه اجماع و عقل طریق اثبات احکام است که مرجع و مستند اساسی به شمار می‌رود. اجماع وقتی حجّت است که کاشف سنت باشد و طریق وصول به سنت است. عقل وقتی حجّت است که شرع حکم آن را امضا کند: «کل ما حکم بالعقل حکم به الشرع = هر چه عقل در باره آن قضاوت می‌کند باید شرع امضا کند». قید عقل فقیهان نیز فتوای تازه‌ای است که می‌شنویم. عقل، فقیه و غیر فقیه نمی‌شناسد خصوصاً اگر در تشخیص موضوع معتقد به اجتهاد مکلف باشیم چنان که جمع زیادی از مراجع و اساتید حوزه‌ها چنین گفته‌اند.

ناقد خواسته ما را از پژوهش در مسائل حقوقی برحذر دارد و چون

آنچه ما را به انتشار این نامه راغب کرد این بود که هنوز هم علی‌رغم همه پژوهشها و دریافتهای علمی دنیای امروز در باره تفاوت‌های جنسی زن و مرد و عدم تأثیر قطعی آنها در شکل‌گیری استعدادها و تواناییهای این دو جنس و تأثیر مخرب و بازدارنده تبعیضهای جنسی در رشد و پیشرفت آنها به طور خاص و خانواده و جامعه به طور عام، هنوز هم نگرشهایی وجود دارند که با یک حکم کلی زن را (نوعاً) محتاطتر و ترسو تر از مرد و موجودی نیازمند دوست داشتن و لاجرم تابع قهری دیگران می‌دانند و جالب‌تر اینکه علی‌رغم حضور گروه کثیری از زنان برنامه‌ریز در خانواده و جامعه و با وجود کثیری از مردانی که با سوءمدیریت و عدم قدرت برنامه‌ریزی اثر سوء عملکرد خود را در بسیاری سطوح باقی می‌گذارند، یکسویه نتیجه‌گیری شده که مردها عملیتر فکر می‌کنند و سازمان دهنده بهتری هستند. البته در فرصتی کوتاه و مجاللی اندک نمی‌توان انتظار داشت همه جوانب مطرح شده در نقد، به طور مبسوط پاسخ داده شود ولی از آنجا که حال و هوای نقد کاملاً با مقتضای سخنرانی علمی خانم مهرانگیزکار بیگانه بود و چنین استنباط می‌شد که ناقد مفهوم و پیام آن را در نیافته و دچار شبهاتی شده که ناشی از عقاید ایشان است. قبل از ورود به بحث، کوتاه و گذرا دو نکته یادآوری می‌شود:

- ۱- روش بحث ما بر محور همان شیوه نگارش نقد است و در عناوین بحث به عناوین نقد اشاره خواهیم کرد.
- ۲- یادآوری می‌شود فلسفه تراشیها و تعلیلهای تراویده از اندیشه اندیشمندان معاصر و احیاناً ناقد محترم، دقیقاً خلاف جهتی است که خود در مقاله به نقد آورده است. ایشان احکام و فروع را تعبدی می‌داند اما خود برای توجیه و تفسیر آن علل استحسانی محضی ارائه داده است. ایشان از مخالفت با مشهور برحذر داشته و خود مکرر مرتکب این خلاف شده است و ...



● به تعبیر قرآن و سنت، زن و مرد از ماده‌ای نجس و متعفن آفریده شده‌اند. پس چرا باید در جامعه به گونه‌ای متمایز با زن رفتار شده و صنفی بر صنف دیگر سلطه پیدا کند و زور بگوید؟

و چراها را به حساب اصول اسلام بگذارد اما خود به راهی رفته که ما را می‌کشاند و فتوایی صادر کرده که خلاف عامه فقیهان اسلامی است و تا به حال سابقه ندارد. در کجای فقه اسلام آمده که ادله اربعه (بماهی اربعه) مشتق از وحی الهی و عصمت معصومین ع، است؟ و چه کسی تا به حال گفته احکام و فروع اسلامی تقلیدی و تبعیدی محض است؟ شاید بتوان این سخن را از قول اخباریان برداشت نمود اما نمی‌توان بر فقیهان بست که اگر چنین باشد باب اجتهاد مسدود خواهد بود!

هیچیک از احکام و فروع اسلامی تبعیدی و تقلیدی محض نیست. مجتهدان در اول رساله‌ها همانا باز یافت حکم خدا را به سه چیز می‌دانند: ۱- اجتهاد ۲- تقلید ۳- احتیاط. فتوای انحصار وصول مکلف به تکلیف الهی در تقلید محض، چیزی است که تا به حال احدی بدان «تقوه» نکرده است.

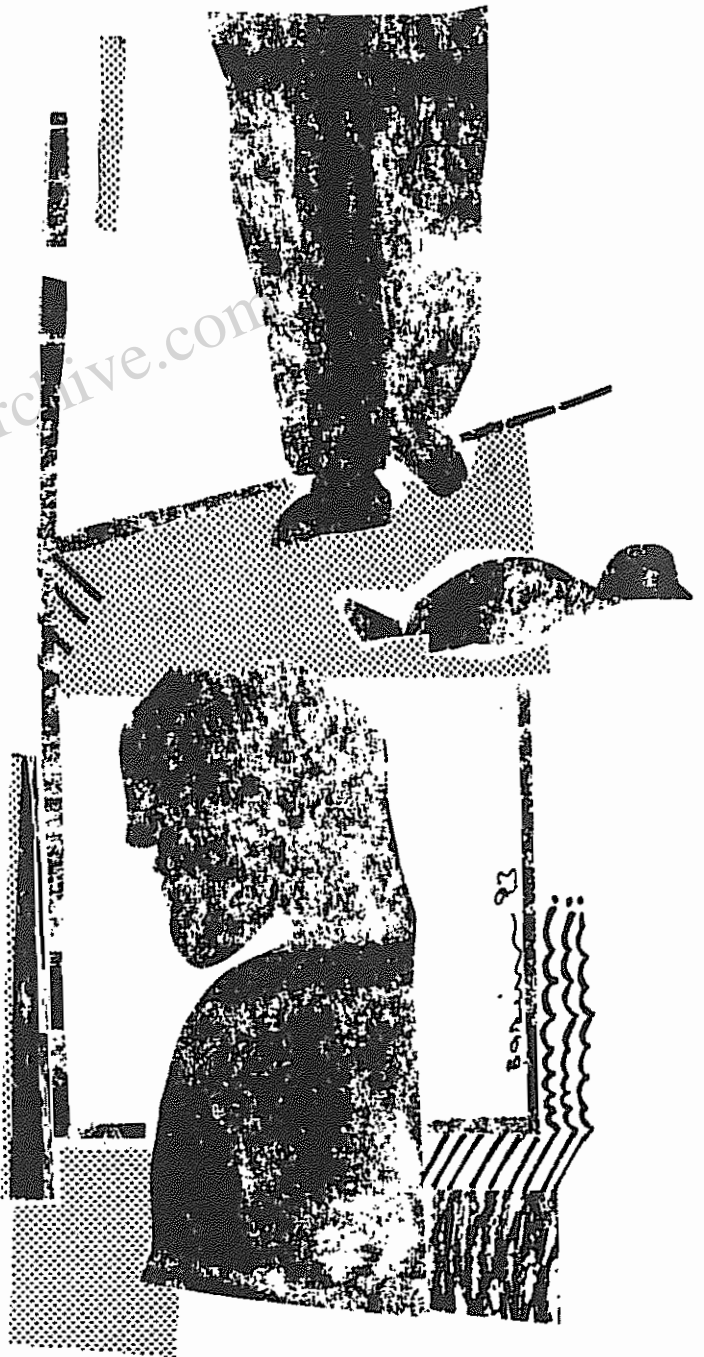
اگر قرآن باشد بحث از قوانین موضوعه و مسائل فقهی خدشه در کیان اسلام باشد هیچ فقهی نباید دست به تحقیق بزند و فتوایی صادر کند. اصولاً اسلام از مکلفان، تحقیق و اجتهاد خواسته و اصل اولیه همین است. اما از آنجا که تحقیق در فروع از همه مردم ساخته نیست راه دیگری به روی مردم گشوده و تقلید را اجازه داده است و همین مقلد هرگاه بتواند استنباط کند باز وظیفه او طبق همان اصل اولی اجتهاد است.

اگر منظور ناقد از تبعید، سر سپردگی در برابر مجموعه دین و فرمان خدا است اولاً ربطی به موضوع ندارد و ثانیاً نمی‌توان چنین روحیه‌ای را از یک سخنرانی یا مقاله (به اثبات و نفی) برداشت نمود.

مقدمه سوم و چهارم:

ناقد نوشته‌اند: «اولاً باید مقام والای زن در اسلام و قرآن را مورد عنایت قرار داد.» چنین بایندی را در اینجا نمی‌پذیریم و هیچ ربطی میان این دو موضوع وجود ندارد. در متن سخنرانی آنچه در قانون بوده گزارش شده است. وانگهی ایراد ناقد، به قانونگذار بر می‌گردد که مقام زن را در قانون خود نیاورده است، نه به گزارش که از آن خبر داده است و شما که مدعی هستید مقام والای زن در اسلام و قرآن را مورد عنایت قرار داده‌اید نوشته خود را از همین قوانین برگرفته‌اید. در این صورت دچار یک دور باطل شده‌اید. گذشته از این: منظور از مقام و جایگاه زن یا مرد هم مقام ظاهری و مادی، و هم معنوی و باطنی است. در قرآن و سنت جسم و تن آدمی تکریم شده است. از جمله می‌فرماید: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. ثم رددناه اسفل سافلین.» (سوره

تین ۵-۴)



● ریشه فرهنگی نابرابریها در افکاری چون افکار ناقد است که اعتقاد دارد مرد می‌تواند بی‌حیا باشد و به شیو

مقدمه هفتم:

ایشان نوشته‌اند: «قبل از ورود در فقه و قوانین مدنی اسلامی، (که باز همان فقه است) باید وارد مسائل اعتقادی و اصولی اسلام شد. بعد از اعتقاد به توحید صفاتی و عدل الهی که هر دو از اصول دین محسوب می‌شوند می‌توان وارد فقه شد.»

ناقد در اینجا نیز جزماً به رأی خود فتوا داده است و سخنان اصولیان و فقیهان را در باب اجتهاد و تقلید و شرایط فقیه، مجتهد و مرجع نادیده گرفته است، و به فرض آن که رأی ناقد را به عنوان شرطی از شرایط باب اجتهاد بپذیریم باز دارای اشکال است زیرا اولاً دلیل اصلی آن شرایط سیره عقلا است و در سیره عقلا تفاوتی میان معتقد و غیر معتقد دیده نمی‌شود، ثانیاً بعضی از فقیهان به جز قید عدالت چیز دیگری را شرط نمی‌دانند. پس اگر شخصی طبق اسلوب فقهی موجود،

«و لقد کرّمنا بنی آدم و حملناه فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر متن خلقنا تفضیلاً.» (آیه ۷۰ اسراء)
و خدا این تن آدمی را می‌خرد و مزد می‌دهد: «إن الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون و عدا علیه حقا فی التوراة و الانجیل و القرآن و من اوفی بعهده من الله فاستبشروا بیعکم الذی بايعتم به و ذلك هو الفوز العظیم.» (۱۱۱ توبه)

و همین تن آدمی مورد پاداش و کيفر است و معاد مربوط به همین تن است و اصولاً بیعت که در قرآن مطرح شده (هم از سوی زنان و هم مردان) به معنی فروش جان است و هدیه کردن آن در راه خدا. آنجا که نفس انسانی برتری می‌یابد جایی است که میان تن سفید و تن سیاه و تن ایرانی و تن عرب مبارزه و کشاکش ارزشی باشد. در اینجا دین ملاک برتری را تقوی می‌داند نه تن سفید و گرنه تن سفید و سیاه هر دو ارزشمند است و هر دو خریدنی و تکریم شده. سؤال اینجاست که این تن شرافتمند، خصوصاً در زن، چرا برخلاف مقررات اسلامی باید تو سری خور باشد؟ چرا حقی که خدا به او عنایت کرده، به وی داده نمی‌شود؟ به تعبیر قرآن و سنت، نسل انسان چه مرد یا زن از ماده‌ای نجس و متعفن آفریده شده و در بدایت وجودش، طبق نظر قرآن، از یک گل و یک سرشت بوده. چرا باید در جامعه به گونه‌ای متمایز با او رفتار شود و او را دوگونه قیمت گذاری نموده و به دو شیوه ناعادلانه محک زنند؟ و چرا باید صنفی بر صنف دیگر سلطه پیدا کند و زور بگوید؟

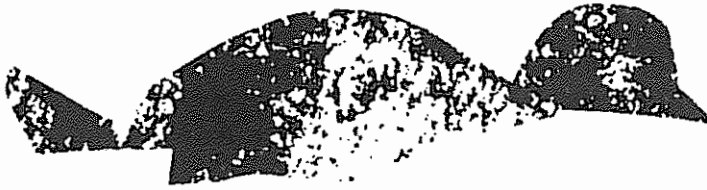
مقدمه پنجم و ششم:

مباحثه علمی با کسانی که آسمان و ریمان را به هم می‌بافند و در هنگام شکست در استدلال منطقی سخن را به اصول و کیان اسلام می‌کشانند، بیهوده است اما علی‌رغم این نکته اظهار می‌داریم که ما تفاوتها را در حد امور واقعی و مشهود منکر نیستیم. سخن از این است که آیا تفاوت فیزیکی می‌تواند عامل نابرابری باشد یا نه؟

عقل سلیم اگر عقل فقیهان باشد، که به نظر ناقد چنین است، استدلال به سخن لمبروزو و کلیودالسون فاقد ارزش است و اگر عقل هر اندیشمند محقق منظر است، باید گفت که تمام اندیشمندان چنین نظری ندارند. نقل قولهای ایشان یک استقراء ناقص در اثبات فرضیه‌ای است که در دانش روان‌شناسی مطرح شده و کاملاً و به طور عموم قابل اثبات نیست. همان روان‌شناسان، حد متوسط را در نظر خود مطرح کرده بودند و نیز از استثنائاتی یاد نموده‌اند و راهی برای نقص تئوری خود گشوده‌اند. گذشته از این شارع مقدس چنان که در نهایت مقاله مثال آورده‌اید به رمز و راز انسان آگاه است پس او مثل بشر قانونگذار، نوع را مدنظر نمی‌گیرد بلکه همه افراد را در نظر می‌گیرد. قانون خدا تبصره ندارد و شامل همه افراد بشر می‌شود. بنابراین چگونه بر مبنای یک تئوری اثبات نشده که فراگیر نیست قضاوت کنیم و حق بسیاری از زنان را ضایع سازیم و در ملاک قانونگذاری به دانش بشری تکیه کنیم؟!



استدلال ایشان لابد می‌تواند هر عمل منافی عفتی مرتکب شود.



مشهور حق است و لازم‌الاتباع و برای مجتهد دیگر یا مقلدان یقین می‌آورد (گرچه با تعبد).

اگر شهرت و اجماع بدین پایه اعتبار داشته باشد باید رأی برادران اهل سنت در اکثر موارد پذیرفتنی باشد (خصوصاً در باره خلافت) و حال آن که ناقد و همفکران او از این موضوع گریزانند! مگر آن که شهرت را تقسیم‌بندی کنیم و شهرت اهل سنت را فاقد اعتبار بدانیم! تبعیت از مشهور همان چیزی است که در قرآن محکوم شده و آن را «سنت آبائنا الاولین» خوانده است. آیا هر چه پدران ما و مشهور مردم انجام داده‌اند ما هم باید انجام دهیم یا خدا از ما تدبیر و تفکر خواسته است؟

در حقانیت آرای فقیه، مطابقت با مشهور، شرط پاداش گرفتن، معذرت و حجیت نیست. بلکه اموری چون: انطباق با روح اسلام، سازگاری با قوانین طبیعی و فطری، مشکل‌گشایی از کار مردم و این که خلاف عقل نباشد و موجب وهن اسلام نشود و قابل عمل بودن و... تأثیر دارد. گذشته از این اولین فردی که یک رأی ویژه اظهار می‌کند از چه کسی پیروی کرده؟ آنجا که مشهوری نبوده و شهرت، به عوامل چندی، پس از او به وجود آمده؟ از کجا معلوم آرای که شما بدان اشاره می‌کنید مشهور باشد؟ خیلی از ادعاهای اجماع و شهرت اصلاً مبنایی ندارد و نفقات اندکی را شامل می‌شود. آیا پیروی از یک جمع معروف و چهره‌های شاخص علمی (مشهور عالمان) تقلیدی کورکورانه نیست؟ شما فکر نمی‌کنید این افکار بوده که راه توسعه را بر ما بسته است؟!

در پایان برای ناقد محترم، رأی مشهور مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی، آخوند محمد کاظم خراسانی، آقا سید محمد کاظم یزدی و جمع دیگری را که فتوای نامه آنان اشتراکی است می‌آوریم: «مسأله: جایز نیست عمل کردن به قول مشهور، مگر در وقتی که موافق با احتیاط باشد یا آن که فتوای مجتهد حتی به دست نیاید و احتیاط هم ممکن نباشد. در این صورت عمل به مشهور جایز است.» آقا سید کاظم طباطبایی صاحب عروة بر جمله «در این صورت جایز است» افزوده: «لکن بعد از رجوع به مجتهد حتی اگر مطابق فتوای او نیست اعاده یا قضا کند.»

نابرابری در کیفیت اجرای حدّ زنا:

(ماده ۱۰۲)

اولاً: در سخنرانی نابرابریها گزارش شده بود چنان که از ارفاقها نیز سخن گفته، و به فلسفه آن نپرداخته بود.

ثانیاً: تعلیل ناقد را نمی‌پذیریم زیرا: الف) احکام اسلام به گفته ایشان تعبّدی محض است و تعلیل از مغز ناقص بشری بر نمی‌آید. ب) این فرق و تمایز، گفته سخنران را مورد تأیید قرار می‌دهد زیرا زن اگر بخواد فرار کند چون تا سینه در خاک فرو نشانده شده، نخواهد توانست. ولی مرد قوی پنجه به سادگی فرار خواهد کرد زیرا که کمتر از

آرای درست (و به رأی ناقد طبق مشهور) استنباط کند اما مسلمان هم نباشد پذیرفته می‌شود. پیش‌داوری ناقد را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که فرض را بر بی‌توجهی سخنران به مسائل زیربنایی نهاده است. در حالی که سخنران بر مبنای اعتقاد خود به عدالت الهی، نابرابریها را از ساحت قدس ربوبی دور می‌داند و نمی‌پذیرد که انسانها در برابر او تمایز داشته باشند.^۱

نکته‌ای که نشان از تعصب و پیش‌داوری ناقد محترم دارد این است که ایشان از ابتدای مقاله قانون مدنی ایران را مستنبط از آرای برادران اهل تسنن یا اصلاً خلاف دستورات اسلام دانستند اما اینجا قوانین مدنی اسلامی را همان فقه که باید پیش از آن با اعتقاد به اصول دین به طرح آن پرداخت، قلمداد می‌کنند.

پس از این مقدمات وارد بحث اصلی می‌شویم و به شیوه ترتیب نوشته ناقد به پاسخگویی می‌پردازیم:

کتاب اول / باب چهارم:

(ماده ۴۹ و تبصره اول)

رشد عقلی دختر نُه ساله را به مقدار یک پسر ۱۵ ساله، غیر علمی و مردود می‌دانیم و این بحثی است که هم اکنون فقیهان و عالمان بسیاری بر سر آن بحث و تحقیق دارند.

در پاراگراف همین موضوع ناقد فتوای عجیبی صادر کرده و قید رشد را شرط کیفر نهاده است چیزی که تا به حال نشنیده‌ایم و هیچ حقوقدان و فقهی بدان نظر نداشته است. ناقد، تجدید نظر و مخالفت با رأی مشهور را غیرممکن و با مخالفت با فرمان خدا هم سنگ می‌داند. این دقیقاً شرک است همان چیزی که خود بدان استدلال نموده از ارتکابش انذار می‌کند که رأی و اندیشه بشری را فرمان خدا می‌داند و در برابر آن از مردم تعبد و قبولی می‌طلبد.

امام خمینی در آرای خود زمان و مکان را دخالت دادند و مسایلی از قبیل شطرنج بازی را مطرح فرمودند که بر خلاف رأی مشهور و روایات ظاهراً صحیح است و این سخن ناقد دقیقاً بر خلاف رأی ایشان است.

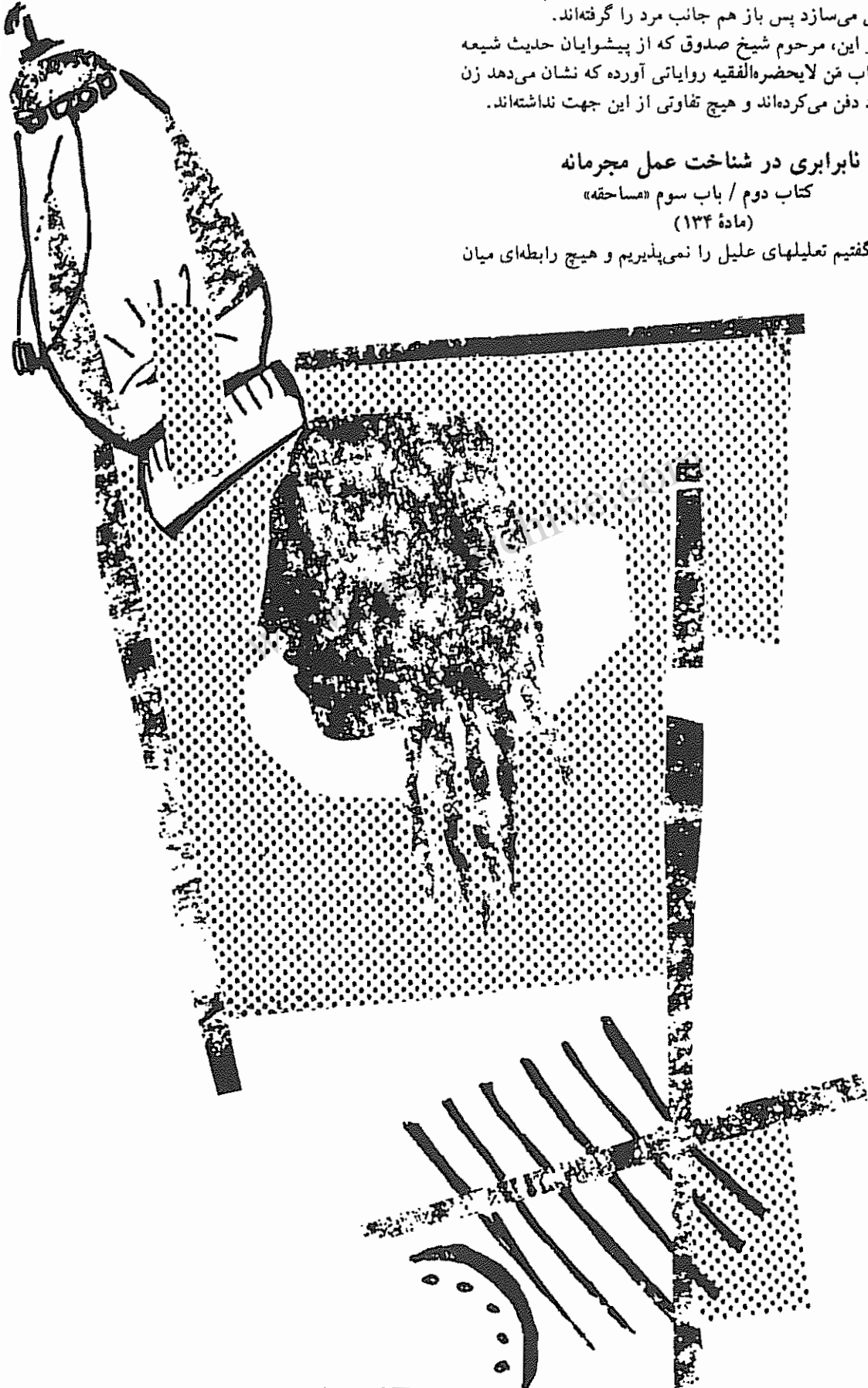
و اما در باره رأی مشهور، باید توجه داشت که اسلام دین فطرت است و قانونگذار در اینجا خدا است که از همه چیز خیر دارد. حکم او به رأی گیری اثبات نمی‌شود و کثرت و شهرت سخن، در هیچ موردی نشان دهنده حقانیت آن گفته نخواهد بود. شهرت راهی است که به طور «ظن» در یک قضیه جانب اندیشه‌ای را بر جانب دیگر می‌چرباند و رجحان می‌بخشد، تا برای مجتهد معذّر و برای پیروان او حجّت باشد اما چنان نیست که دین برای رأی مشهور حساب خاصی باز کرده و مردم را ولو خود صاحب رأی و اجتهاد باشند به قبول آن بخواند. در خیلی از موارد رأی مشهور اشتباه است و رأی دیگر فقیهان صواب و درست. در مباحث اصول‌الفقه پنبه این سخن (حجّت شهرت) زده شده و عدم دلالت آن محرز گردیده است. هیچ فقهی تاکنون نگفته که رأی

زن به خاک فرو رفته است. و این ستمی است بر زن مظلوم که مرگ را برای او حتمی می‌سازد پس باز هم جانب مرد را گرفته‌اند. گذشته از این، مرحوم شیخ صدوق که از پیشوایان حدیث شیعه هستند، در کتاب من لایحضره الفقیه روایاتی آورده که نشان می‌دهد زن را نیز مثل مرد دفن می‌کرده‌اند و هیچ تفاوتی از این جهت نداشته‌اند.

نابرابری در شناخت عمل مجرمانه

کتاب دوم / باب سوم «مباحثه»
(ماده ۱۳۴)

چنان که گفتیم تعلیلهای علیل را نمی‌پذیریم و هیچ رابطه‌ای میان



تعلیلهایی از این دست و نابرابری قانونی نمی‌یابیم. نابرابری در قانون وجود دارد، چه این علتها را بپذیریم یا نه. ناقد بهتر است برای نابرابریها فکری بیندیشد و پاسخ دهد که چرا قانونگذار ایرانی برای دو مرد مجرد این حکم را قید نمی‌کند و حال آن که فقیهان بدان فتوی داده‌اند.^۱

اگر چه روشن است که ریشه فرهنگی نابرابریها در افکاری چون افکار ناقد است که اعتقاد دارد مرد می‌تواند بی‌حیا باشد و لابد به شیوه استدلال ایشان می‌تواند هر عمل منافعی عفتی را مرتکب شود. آری، این چنین است که از کودکی به مردان ما تفهیم می‌شود که می‌توانند عناصری لایابالی و بی‌بندوبار باشند و همه گونه فسق و فجوری برای آنان مباح و حتی حلال است.

خود می‌بخشد نه ارزش مادی. و اگر چنین باشد باز هم اشکال به حال خود باقی است که چرا در ارزشگذاری مادی زن به نصف مرد تقویم یا به تعبیر ناقد ارزش کار کردش کم تعیین شده است. و این حکم قرآن نیست بلکه برداشتی فقیهانه از روایات متضاد در این مورد می‌باشد که توسط اندیشمندان اسلامی صورت گرفته است. (در این باره از شماره ۱۳ به بعد این مجله بحثی خواهد آمد.)

فلسفه دیه را نمی‌توان برای تأمین خسارات آینده تعیین کرد چه آن که قانونگذار این حکم را برای کوچک و بزرگ، عاقل و دیوانه، صحیح و معلول، یعنی برای همه در نظر آورده است. چه منافعی داشته باشند یا نداشته باشند.

دیه یک قانون بازدارنده است نه تأمین کننده خسارات ناشی از

● چنان نیست که دین برای «رأی مشهور» حساب خاصی باز کرده و مردم را ولو خود صاحب رأی و اجتهاد باشند به قبول آن بخواند.

نابرابری در سقوط حق قذف:

(ماده ۱۶۱)

بخشی از پاسخ آن در چند سطر پیش آمد. علاوه بر آن در فقه اسلامی برای مردی که زنش را در حال زنا مشاهده کرده و او را کشته است مجازات قصاص آمده و فلسفه آن را چنین گفته‌اند که ادعای او به زنا یک دعوی جداگانه است و طبق موازین فقهی نیازمند اثبات است و چون چهار شاهد عادل ندارد تا بر زنای زن گواهی دهند قصاص می‌شود.

تعلیل ناقد وقتی درست است که بر موضوع واحدی قرار گیرد ولی در اینجا با دو موضوع متمایز مواجهیم: قذف و سپس لعان. گزارش سخنران به قذف و توجیه ناقد به لعان مربوط می‌شد و این دو اصلاً به هم ربطی ندارند. گذشته از این، با شاید و اگر و ممکن است و امثالهم کار به انجام نمی‌رسد و ستم به عدل بر نمی‌گردد. سخن بر سراسول و آیین نامه دادرسی کیفری اسلامی است، نه لیت و لعل مدافع مصری چون ناقد.

نابرابری در مجازات حد قذف:

(ماده ۱۲۹)

سؤال این است که چرا سقوط حد فقط در باره پدر و جد پدری آمده؟ مستند این رأی چه بوده است؟ و آیا رأی فقیهان را در این مورد می‌توان حکم خدا و دستور اسلام دانست؟

صرف تعظیم و بزرگداشت مقام زن، آن هم به صورت شعار، بی آن که عملی به دنبال آورد دردی را دوا نمی‌کند و مشکلی را نمی‌گشاید بلکه آن را دو چندان می‌سازد.

کتاب سوم / قصاص نفس

باب اول «قصاص نفس»

(ماده ۲۰۹)

منظور از ارزش، امری اعتباری است که قانون به پیروان و تابعان

دست دادن سرپرست که اگر چنین باشد حقوق افراد زیان دیده بسیار تفاوت خواهد داشت. بدیهی است جان یک کودک با جان یک دانشمند برابری ندارد و اگر بخواهند خسارت مرگ دانشمند را برآورد و جبران کنند با دیه او مطابقت نمی‌کند که اولاً هزینه‌های هنگفتی صرف پرورش او شده و ثانیاً منافع مادی بی‌شماری را پدید می‌آورد است اما کودک علاوه بر آنکه هزینه چندانی ندارد منافعی هم از او متصور نیست و آینده‌اش را نمی‌توان ملاک عمل قرار داد. شاید بمیرد، شاید بیکاره شود و شاید مرتد یا کافر گردد و خودش به هدر رود.

نابرابری در حقوق مدعی

کتاب سوم / باب اول «کیفیت استیفای قصاص»

(ماده ۲۵۸ و ۲۷۳)

پاسخ این سخن خود را در این مورد از زبان یکی از صاحب نظران دینی در همین مجله از شماره ۱۳ به بعد بخوانید. گفتنی آن که شما نیز نابرابری را پذیرفته‌اید و در توجیه آن به فلسفه تراشی و تعلیل روی کرده‌اید. نویسنده هم جز این مطلبی ننوشته بود. بنابراین نزاع شما لفظی است و موضوعی نخواهد داشت. در مورد وجود دو حق متمایز که ناقد عنوان کرده بود می‌گوییم که جز یک حق، یعنی حق استیفاء و دادخواهی، چیز دیگری وجود ندارد و در مورد حق دوم اساساً بحث و مناقشه است و برگرفته از رأی که حاصل استنباطهای فقهی بعضی از فقیهان اسلامی است نه همه آنان.

چون مبنای شناخت ما قرآن است می‌گوییم مقام زن تنزل کرده زیرا در قرآن سخن از تفاوتها و فرو نهادنها نیست. فرق قیمت‌گذاری با ارزش کارکرد در چیست و ثمره این تفکیک در کجا ظاهر می‌شود؟ و اگر ارزش کارکرد مورد نظر قانونگذار بوده چرا برای مردان مزاحم جامعه و بچه‌ها ارزش کارکرد به میزان دوبرابر زنان مخترع و اندیشمند در نظر آمده؟

نام آن را هر چه می‌خواهید بگذارید، نمی‌توانید بر تفاوت و نا هم سنگی سرپوش بگذارید. در اینجا مقام زن چنان تنزل دارد که مشهود همه مردم (کالتار علی المنار) است.

● بعضی مردان شما را به ارزش معنوی حواله می دهند و در آنجا نیز پای شما را در پوست گردو می گذارند و مانع رشد شما می شوند و هزار و یک عیب و ایراد پدیدار می کنند.

نابرابری در ارزش خبرگی زن و مرد (ماده ۴۵۹)

از نظر ناقد چه چیز ملاک ارزش و بها است؟ تقوا، که مردان بیشتر دارند! و در امامتها اولی ترند؟ مقامات معنوی که با هزاران قید و بند مردانه همراه است و زن را بر آن دستی نیست؟ از آن همه آیه و روایتی که اشاره کرده اید چند مورد را بیان می فرمودید و نیز به روایاتی که پاداش زنان را در امور معنوی نصف مردان می داند هم اشاره می کردید و به شأن نزول، توجیه و تفسیر و بررسی اسناد آنها نیز می پرداختید.

بعضی مردان شما را به ارزش معنوی حواله می دهند و در آنجا نیز پای شما را در پوست گردو می گذارند و مانع رشد شما می شوند و هزار و یک عیب و ایراد پدیدار می کنند. این همه زن در طول تاریخ حیات اسلامی ظهور و افول داشته اند. چه درصدی از آنان موفق شده اند از موانعی که بر سراهشان پدید آورده اند، بگذرند و به مقامات بالا والایی در حد مردان برسند؟

آیا نشنیده اید که در روایت آمده: «کمل من الرجال کثیر ولم یکمل من النساء الا مریم و آسیه امراه فرعون و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد = مردان بسیاری کمال یافته اند اما از زنان تنها مریم، و آسیه زن فرعون، و خدیجه دختر خویلد، (زن پیامبر اسلام) و فاطمه دختر محمد ص.» و با این جمله ختم مرحله کمال زن اعلام شده است! و دیگر زنی به کمال نخواهد رسید؟ پس شما دنبال چه ارزشی هستید؟ این را به روال منطقی ناقد نمونه آوردیم. (نظر ما این نیست و برای این روایت تفسیر داریم.)

در مقام علم، روایات و آیات فراوانی وجود دارد. اما چندین روایت ظاهراً صحیح السند وجود دارد که زن را از تعلیم برحذر می دارد و همین فقیهانی که شما رأی آنان را برابر با حکم خدا دانسته اید فتوی بر حرمت آموزش زنان داده اند؟! در مورد زن خبره و اینکه باید دوتفر عادل باشند، نظر ما این است که این امر یک قیاس محض است که به مسأله شهادت سنجدیده اند و دلیلی قانع کننده بر ادعای خود ندارند.

یک نابرابری خاص در مجازاتهای تعزیراتی نسبت به زنان

(تبره ذیل ماده ۱۰۲)

در فقه اسلامی برای مرد مثل زن، دستور پوشش مو و دست وجود ندارد اما مرد از حضور بی پوشش منع گردیده است. سؤال این است که چرا برای زن فتوا به حرمت و مجازات داده اند اما پوشش مرد را یک حکم اخلاقی می دانند که رعایت آن ضرورتی ندارد؟ هرگاه بخواهند چیزی را از اعتبار ساقط کنند می گویند اخلاقی و ارشادی است! مگر اخلاقیات و ارشادیات را نمی توان به الزام از مردم بی ادب درخواست نمود؟ چرا باید اخلاق در میان ملتی این قدر فرو نهاده شود؟ تقسیم روایات و متون دینی به اخلاقیات و احکام و... ترسیم اشتباهی است که نسل به نسل بر قوت خود باقی مانده است.

گذشته از این جمعی از فقیهان بزرگ مثل مرحوم میرزای شیرازی صاحب کفایه، صاحب عروة و دیگران پوشش را برای مرد نیز لازم شمرده اند. بنگرید:

«مسئله: در مجلس عزا هرگاه مرد سرخود را برهنه کند، و عالم باشد به نگاه کردن زن نامحرم، واجب است بر او نهی از منکر، و اعانت بر معصیت هم حرام است. و بر زن غیر محرم هم حرام است نگاه کردن بر او.»

منظور سخنران، از تعیین ضوابط، مقررات حقوقی و قانونی است نه اظهار نظرهای شخصی افراد بی مسئولیت و در سخنرانی اساساً از چنین برداشتها و استنباطهایی انذار شده است.

برابری در دادخواهی

مطالبی که ناقد در این بخش آورده اصلاً ربطی به موضوع ندارد و سر بی صاحب تراشیده است. گذشته از این اگر به روش ناقد سخن بگوییم باید گفت که اولاً: خیلی از بزرگان فقه اسلامی تمکین را در خدمت خانه نیز دانسته اند. پس اگر زن از خدمت سرباز زند مرد حق شکایت دارد و به نظر اینان اگر قانونگذار اینها را در قانون مدنی یاد نکرده از نقاط ضعف آن به حساب می آید. ثانیاً: مقایسه کردن حق شکایت مادر برای دفاع از فرزندان، با مورد خانه داری و بچه داری قیاس مع الفارق است. در اینجا حق همسری و در آنجا حقوق یتیمان مطرح شده است. ثالثاً: از نگاه انتقادی ما مسئله عدم ولایت زن در چنین مواردی مورد خدشه است.

در مورد اجازه شوهر، تعدد زوجات و طلاق نظرات مستدل دیگری وجود دارد که در این نوشته مجال ذکرش نیست و اصولاً در این بحثها مناقشه بسیار رفته است.

نابرابری در تصدی مسئولیتهای قضایی

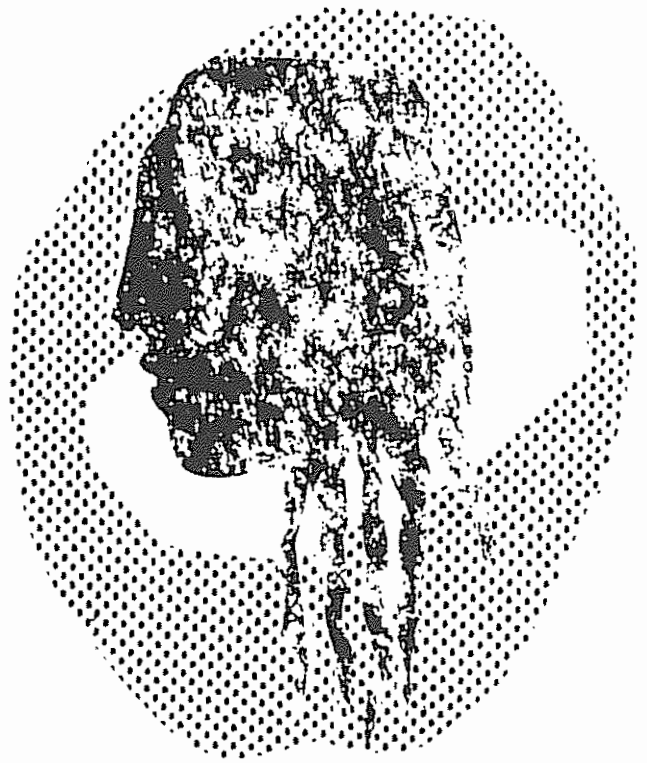
ناقد نظر مشهور فقیهان را در فتوای شرط ذکورت، مطابق قرآن و سنت دانسته است، چیزی که خلاف آن روشن و مبرهن است و استاد شهید مرحوم مرتضی مطهری و مرحوم آیت الله خویی در آن مناقشه داشته اند و هیچ مدرکی در قرآن و سنت بر آن دلالت ندارد.

همچنین ناقد بین ظلم قانونی و رسمی و ظلم مأموران اجرایی قانون تفاوتی نگذاشته است، سخن در این است که قانونگذار نباید در جعل قانون ستم کند یا جانب روی داشته باشد نه آن که مجریان قانون عادل باشند و...

در هر دوره حتی در صدر اسلام متولیان امور دچار انحراف و اشتباه شده اند و ما جز چهارده معصوم نداشته ایم و وجود قانون به نفع زن غیر از تفسیر قانون به نفع اوست. که ناقد در اینجا نیز مطلب را نگرفته و به هم آمیخته است. روشن است که اگر زن در محاکم باشد تفسیرها رنگ دیگری خواهد گرفت و حداقل قضاوتها مردانه نخواهد بود!

ناقد، در مثالی که «من باب نمونه» آورده حکم قاضی را با قانون یکی دانسته است و بنابراین چه انتظار هست که روح مقاله دریافت شود.

در فراز پایانی این عنوان مسائل «ظواهر الظلم» را دور از فهم حقوقدانان و مردم جامعه می داند و خود تصورش را مطرح نکرده است تا عدل نهفته در آن روشن شود!



کرده و مستندش فقه شیعی امامی است و در فقه ش
در خصوص شهادت زنان مطرح است. سخن ا
شهادت زن به انضمام مرد برای اثبات زنا ح
دارد یا نه؟ یک وقت می‌گوییم شهادت زن به
پذیرفته نیست؛ و یک وقت می‌گوییم اگر
می‌خورند. ما به این قسمت قضیه انتقاد
بشری است نه خدایی.

در آیات چهار و ۱۳ سوره نور ک
سخن از جنسیت به میان نیامده و چ
خصوصاً که در ادامه آن خدا سوگنا
شهادت یاد کرده است، پس شها
هم برابری. این روایات است؟
و نیازمند بحثهای دامنه‌داری

موضوع به همین اندازه اکتفا
ثانیاً: اگر زنان سریعتر

این قانون را جاری نمی

معترف، مستحق کیفر

شارح در مورد لعاب

مواردی صرفاً شها

ناقد مثال

ناقص بشر را

فرمانبردار

داریم چاک

بج

یادداشت

کجا:

د:

ن

نابرابری در ارزش شهادت

ناقد به دور از اصطلاحات حقوقی، بر جمله «قوانین کیفری ایران»
اشکال گرفته و چند مطلب را ذکر کرده است که به همان ترتیب پاسخ
می‌دهیم:

الف: این قوانین اگر چه روح دینی دارد اما در ایران و توسط
مجامع قانونی ایران تصویب شده و اصطلاحاً به آن قوانین کیفری ایرانی
اطلاق می‌شود. گوینده این سخن در صدد نفی اسلامی بودن یا اثبات
ایرانی بودن آن نیست که تنها توجه او در این جا به تصویب و اجرای
این قانون در ایران است و از نظر حقوقی اطلاق قانون کیفری ایران به
مجموعه مصوبات محاکم تصمیم‌گیری اشکالی در بر ندارد. فقه شیعی و
قانون مصوب مجلس شورا هرگز برابر فرمان خدا نیست. ما نمی‌توانیم
اندیشه‌های بشری را که از کنه مصالح و مفاسد خبر ندارند به پای خدا
بنویسیم (نعوذبالله سبحانه و تعالی عما یصفون) که اقتزایی محض است و
عقوبتی سخت دارد.

ب: سخن در قبول یا رد شهادت فردی از افراد جامعه نیست.
سخن در نابرابری ارزش و اعتبار شهادت بیش از نصف مردم (زنان) را د
است. سخن در این است که چرا قانونگذار ایرانی شهادت زن را معمه
همه جا به نصف مرد کاهش داده است در حالی که این را نمی‌توانیم
دین اسلام منسوب نمود. چه آن که تنصیف شهادت زنان در جا
خاصی است و آن هم با فلسفه و تعلیلی روشن که...

حاکم
بی‌ارزشی ادعا، مدعی و کذب ادعا ربطی به اعتبار آن او
ندارد. بحث در تعدد شاهد بود و قیودی که قانونگذار را به پای
نهاده است. آنان که به تعبیر ناقد «غیر از این تصور دارند بی‌باز
هستند که زبان خدا را می‌فهمند و اجازه گرفته‌اند از سر
بزنند، چرا دیدگاه مردانه خود را در استنباطها در شهادت
شهادت زن را در کمیت و کیفیت فرو می‌نهند؟ مستند بره
مورد (۲۸۲ سوره بقره) چه دلیلی است؟ آیا جز این
روایات ضعیف چیزی دارند؟ ما انتظار داشتیم در این
در این موارد ببینیم.

در باره نقد ایشان به گزارش نابرابری در

اولاً: قانونگذار خدا نیست که این ماده قانون

خال



تنظیم
قانون
شد
در

● سارا با از دست دادن یک کانون مهم به کانونی مهمتر دست می‌یابد، کانونی که نیروی سمبلیک آن می‌تواند نمادی برای هویت‌یابی و رهایی زنان از قراردادهای وضع‌شده جامعه سنتی باشد.

● سارا می‌داند و می‌فهمد که کارش در عالم مردانگی ناپسند است و به هیچ روی مورد پذیرش نیست.

سعی در ایجاد یک مفهوم کلیدی و مهم دارد. مفهومی که با کشاکش میان سنتهای عصر کهن و پویایی شخصیتی متبلور گشته است و نهایتاً منجر به تحول و خلق هویت و شخصیت در فرد می‌شود.

آنچه در اینجا مهم است و تأثیر نهایی خود را در طرز تلقی فیلم نسبت به موضوع مطرح شده برجای گذاشته است این است که ارکان جامعه در اینجا گرایش دارند که نسبت به قراردادهای وضع شده سنتی ثابت بمانند و به صورت میراث ماندگار از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند. به این دلیل است که در پایان می‌بینیم تلاشهای سارا برای رفع و گاهاً هموایی با معضلاتی که با آن روبروست کاملاً با رهیافتهای عوامل پوسیده و کهن جامعه سنتی در تضاد است و بدین سبب سارا در یک بن‌بست متعارض با خواستگاههای دیوانسالارانه گرفتار می‌شود و سرانجام به مفهومی از آزادی و هویت دست می‌یابد: پرش سارا به سوی آزادی نشانگر رشد فکری اوست. او با از دست دادن یک کانون مهم به کانونی مهمتر دست می‌یابد، کانونی که نیروی سمبلیک آن می‌تواند نمادی برای هویت‌یابی و رهایی زنان از قراردادهای وضع شده جامعه سنتی باشد.

و حرف آخر اینکه: جای خوشحالی است که این فیلم را یک مرد ساخته است. اگر مرد به بحث از زن و هویتش بپردازد بسیار کار آمدتر از آن است که یک زن چنین کاری بکند. مرد کارگردان شاید تماشاگر خاص و به ویژه تماشاگر مرد را دعوت می‌کند که به زن همچون یک انسان بنگرد و او را صاحب اندیشه و اراده و عزم بداند، همچنانکه خود را چنین می‌پندارد.

متولئی تأمین چهار میلیون تومان شود، همچنان‌که شوهرش که ظاهراً نزدیکترین فرد به اوست، نیز فکر می‌کند که پول را پدر سارا تأمین کرده است.

نکته مهم در اینجا است که سارا می‌داند و می‌فهمد که کارش در عالم مردانگی (دقیقتر بگوییم در بین مردان این دیار) ناپسند است و به هیچ روی مورد پذیرش نیست. او جعل امضا کرده و آبروی خانواده را به مخاطره انداخته است اما آیا کسی نیست که سارا را بفهمد و درک کند؟ شوهری که زندگیش و دوام کانون خانوادگیش را مدیون این زن است، سارا را درک می‌کند؟ سارا جعل امضا کرده تا خانواده‌اش را حفظ کند. سوزن زده و صاحب عینک ته استکانی شده تا هویتش را حفظ کند و بگوید: «من هستم پس وظیفه‌ای دارم.» اما آیا عرف این قراردادها را می‌پذیرد.

ساخت شخصیت سارا در فیلم برآمده از تأثیرات گوناگون جامعه سنتی بر فردیت اوست. جامعه‌ای که نمی‌تواند نقشی در تطبیق پذیری او با جامعه مرد سالار و مناسبات ماشینی حاکم بر آن داشته باشد و سرانجام شوریدگی او علاوه بر کسب هویت و استقلال فردی، پاسخ به یک نیاز فطری و درونی است، نیازی که طی قرن‌ها سرکوب شده و در عصر جدید در گردباد مدرنیسم و تکنولوژی ماشین محو گشته است. جایی که زن در چنبره روابط ماشینی جامعه به جای یک انسان باهویت و اندیشه همچون شی تلقی می‌شود. سارا با توجه به ذهنیت کلاسیک خود از زن و مفهوم آزادی به یک دگردیسی معنوی می‌رسد.

سارا زنی است که در یک کشور در حال توسعه با همه زیر ساختهای سنتی آن،

سارا در واقع به نوعی رأس سوم مثلث هامون و بانو را تشکیل می‌دهد. سینمایی که بعد فلسفی و روان‌شناختی دارد و مطابق مد رایج سینمای ایران است، سینمایی منطبق بر نیازهای روحی، گمگشتگیها، تناقضات اجتماعی هویت گمشده است که سرانجام حدیث نفس نسلی از زنان و مردان این دیار را در برمی‌گیرد. ■■■

سارا نمونه نقش کامل شخصیتی است که با گذر از صافی تناقضات اخلاقی بلوغ روحی و روانی، پس از یک دوره فترت به هویت و استقلال گمشده خود می‌رسد. سارا مشخصاً در مسیری حرکت می‌کند که به خود و زن بودنش توجه ندارد و یا شاید دقیقتر است اگر بگوییم فرصت توجه به خود را نیافته است. او با صدها سؤال بی‌پاسخ رو به روست: ماهیت وجودیش چیست؟ کیست و چه می‌کند؟ تا به حال چه نقش سازنده‌ای در اجتماع داشته است؟ برای کسب هویت و استقلال فردی چه تلاشی کرده است؟ چرا اینقدر احساس سرگشتگی می‌کند؟ حالا به کجا می‌رود؟ چگونه هویت و استقلال خود را با گسست کانون خانوادگی به دست آورده است؟ سارا فرصت ندارد به این سؤالاتها بپردازد. عملش پاسخی است به همه این سؤالاتها.

سارا از صبح تا شام در فعالیت است و به امور خانواده‌اش می‌پردازد تا اینکه نوبت بیماری سرطان شوهر می‌رسد که خوشبختانه خوش‌خیم است و در کشور سویس درمان پذیرا پولی در بساط نیست و حامی وجود ندارد. بافت خانواده و محیطی که سارا در آن رشد کرده است از او چیزی در این مورد نمی‌خواهد. به ذهن کسی نمی‌رسد که سارا





● هر مسئولی باید بداند که برخی از زنان گاه مشکلاتی دارند. تجربیات

این عارضه‌ها

به همکار

می‌شود زنی دچار اضطراب شدید پیش از عادت ماهانه است، همراهی و ملاحظه در رفتار با او ضرورت دارد، بهتر است از جر و بحث با او پرهیز شود.

۲- عادت ماهانه دردناک

عادت ماهانه در اغلب زنان با درد همراه است. مسئولین و اطرافیان باید کاملاً آگاه باشند که بسیاری از زنان جوران کارسند یا حتی مسترها به آن دچار می‌شوند.

عادت ماهانه دردناک را نباید ساده گرفت، مردان اغلب مایلند آن را کم اهمیت تلقی کنند اما فقط تصور کنید که دو یا سه روز مداوم بخواهید درد شدید معده را تحمل کنید.

خوشبختانه در سالهای اخیر، این درد بیشتر قابل درمان شده است اما داروها در مورد همه زنان کارایی ندارد. کسانی که با مصرف دارو دردشان کاهش نمی‌یابد تطبیق

همسرانشان در روزهای قبل از عادت ماهانه، خیلی زودرنج می‌شوند و با هر واقعه‌ای سخت روی آنها اثر می‌گذارد. دست کم پنجاه درصد زنان با درجات مختلف، دچار اضطراب پیش از عادت ماهانه می‌شوند. البته آن طور که بعضی از مردان فکر می‌کنند این عارضه چیزی خیالی و تنها حاصل یک توهم زنانه نیست بلکه مربوط به نوعی عدم توازن هورمونی است که تغییرات محسوسی را در جسم و روح زن پدید می‌آورد. به همین جهت آمار نشان می‌دهد که تقریباً یک هفته پیش از عادت ماهانه، زنان بیش از زمانهای دیگر، در رانندگی بی دقتی می‌کنند، تصادف می‌کنند، با همکاران و اعضای خانواده‌شان جر و بحث می‌کنند و در انجام امور اداریشان دقت همیشگی را ندارند.

استفاده از بعضی داروها می‌تواند اضطراب را تا حدی کاهش دهد اما درمان کامل اغلب مشکل است. زمانی که مشخص

بسیاری از مسئولین، در باره مشکلات جسمی و روحی زنان کارمند و همکار خود هیچ اطلاعی ندارند. آنان نمی‌دانند که برخی از زنان دچار ناراحتیهای جسمانی‌ای می‌شوند که گاهی بر کارایی و روحیه‌شان تأثیر منفی می‌گذارد.

مسئولانی که درک درستی از مشکلات موجود در سلامتی زنان همکار داشته باشند، می‌توانند با تدبیر، وقفه در انجام کار روزمره و تنش در محیط کار را کاهش دهند.

در این زمینه نیازی نیست که کسی متخصص بیماریهای زنان یا بیماریهای داخلی باشد، بلکه اطلاع از پنج وضعیت کلی که معمولاً زنان با آن دست به گریبانند کافی است: "۱"

۱- اضطراب پیش از عادت ماهانه:

برخی از مردان اغلب متوجه می‌شوند که

هد که در این چند روز خاص، زندگی زن دشوار و حتی ناگوار می‌شود.

نوهم زنانه نیست!

به کمک کنید تا دوران بحرانش را به راحتی سپری کند

کافی با شرایط کاری برایشان دشوار می‌شود و نیاز به همراهی و درک متقابل دارند.

۳- خونریزیهای شدید

بعضی اوقات عادت ماهانه با خونریزیهای شدید همراه است که البته بیشتر در اثر فشار کار یا هیجانهای روحی عارض می‌شود. البته لازم نیست با این موضوع زیاد تخصصی برخورد کنیم، ولی هر مسئولی باید بداند که برخی از زنان گاهی مشکلاتی در این زمینه دارند. تجربه نشان می‌دهد که در این چند روز، زندگی زن، دشوار و حتی ناگوار می‌شود.

به علاوه، این حالت باعث کاهش آهن بدن و در نتیجه کم‌خونی می‌شود، به همین دلیل است که کم‌خونی در بین زنان خیلی بیشتر شایع است و نشانه‌های آن، رنگ پریدگی، خستگی مفرط و عدم کارایی است. البته این مشکل به اندازه گذشته حاد

نیست چرا که بسیاری از زنان اکنون با مصرف قرص این عارضه را کنترل می‌کنند. با این حال اطرافیان باید در نظر داشته باشند که ممکن است رنگ پریدگی، خستگی و ضعف در همکار آنان به همین علت باشد.

۴- بحران دوران یائسگی

یائسگی در سنین ۴۵ تا ۵۵ سالگی رخ می‌دهد. عوارض یائسگی به دلیل افت ناگهانی ترشح هورمون جنسی زنانه در این گروه سنی پدید می‌آید و دست کم ۲۵ درصد زنان این بحرانها را تجربه می‌کنند. گر گرفتن ناگهانی، ریزش عرق و حس غریب در زیر پوست از نشانه‌های عمده یائسگی است که گاهی با افسردگی و اضطراب هم همراه می‌باشد. البته مصرف هورمون اگر به دقت تجویز و تنظیم شود می‌تواند به بعضی از زنان کمک کند اما آنچه زنان مبتلا به عوارض یائسگی نیاز دارند

بیش از هرچیز، همراهی و درک متقابل از سوی اطرافیان و کسانی است که با آنها کار می‌کنند.

۵- التهاب مثانه:

این بیماری در مردان واقعاً ناشناخته است اما می‌توان گفت در زنان بالغ به طور قابل توجهی حتی از آنفلوآنزا هم شایع‌تر است و عوارض آن احساس درد در مجرای ادرار و تکرر ادرار است. اگر همکار شما ناراحت و مضطرب به نظر می‌رسد نباید به سادگی او را «زن عصبی کج» خطاب کنید. فقط لحظه‌ای بیندیشید که شاید او از چیزی رنج می‌برد که در میان گذاشتنش با شما برایش راحت نیست و شما می‌توانید با کمی توجه و گذشت به او کمک کنید که آن دوره را به راحتی سپری کند.

